

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در جایی بود که مکروه احد الشخصین یا احد الاشخاص را اکراه می‌کند بر انجام معامله، که گفتیم دو صورت دارد. تارةً این معاملات، معاملات متعدد است که حکم آن عرض شد و واضح بود تقریباً مسئله‌ی آن. و صورت دوم این بود که نه معامله‌ی واحده هست ولی احد الشخصین یا احد الاشخاص را الزام می‌کند و اکراه می‌کند که باید انجام بدهی. مثلاً یک خانه‌ی واحده‌ای است و مالک و وکیلش را الزام می‌کند و اکراه می‌کند که یکی از شما باید بیایید این منزل را بفروشید. یا دو وکیل یک مالک را اکراه می‌کند یا دو ولیّ یک مولیّ علیه‌ای را اکراه می‌کند بر این مسئله.

خب در این جا انظاری هست. بعضی مثل حضرت امام قدس سره فرمودند وزان این مسئله همان وزان مسئله‌ی قبل است و تفصیلی که آن جا دادیم این جا هم همان جاری می‌شود. بعضی دیگر مثل مرحوم سید قدس سره این جور تفصیل دادند مرحوم سید، فرموده است که تارةً آن کسی که می‌خواهد مبادرت بکند به بیع، این می‌داند که دیگری مبادرت می‌کند. به شکلی که او... دیگری که مبادرت می‌کند اصلاً اطلاع هم ندارد از این که این بنا دارد انجام بدهد بنا ندارد انجام بدهد. ولی این اطلاع دارد که او این کار را خواهد کرد. بدون این که او اطلاع داشته باشد که این انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد می‌داند که یک ترس و وحشتی در او افتاده و یک ضعف قلبی دارد که بی‌توجه، اصلاً غافل از این که آن انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد آن می‌رود بیع را انجام می‌دهد و این مطلع از این جهت هست. در این صورت ایشان می‌فرمایند که اگر این آمد بیع را انجام داد این بیع صحیح است چون اکراهی ندارد. در این صورت صدق اکراه نمی‌کند.

ولی اگر این جور است که... می‌داند آن این جور هست که اگر من انجام ندهم آن انجام می‌دهد. آن قدر ضعف قلب و آن ترس و وحشت برای او نداشته که آن اگر ببیند من مبادرت کردم انجام نمی‌دهد. در این جا فرموده که هر کدام انجام بدهند اکراه صادق است و معامله باطل است. چون در این صورت صدق اکراه بر هر دو می‌کند.

حالا عبارت ایشان را بخوانم. خب شیخ فرموده بود که «إنَّ اکراه احد الشخصین علی فعلٍ واحد بمعنی الزامه علیهما کفایةً و اיעادهما علی ترکہ کاکراه شخصٍ واحدٍ علی أحد الفعلین» این کاکراه شخص واحد علی احد

الفعلین است. یعنی یک شخص به یکی از دو کار، این جا ولو یک کار دو شخص را ... این مثل آن جا می‌ماند. «فی کون کلّ منهما مکرهاً» سید این جا حاشیه زده فرموده که «إنّ اکراه أحد الشخصین» فرموده «اقول لا اشکال فی ذلک» در فرمایش شیخ «الا إذا علم احدهما بأنّ الآخر یفعله و أنّ فعله هذا من جهة عدم اطلاعه علی حال هذا» آن دیگری که انجام می‌دهد این از جهت عدم اطلاع بر فعل این است. آن خودش تصمیم گرفته که این کار را بکند. «فإنّه حیثئذ لا یكون مکرهاً إذ له حیثئذ أن لا یفعل» این می‌تواند انجام ندهد دیگر. می‌داند او انجام می‌دهد و آن هم از باب این نیست که... او خودش تصمیم دارد انجام بدهد اطلاع هم ندارد که این انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. این جا پس مخلص برای آن هست و اکراه صادق نیست و خوف ضرری قهراً ندارد دیگر.

«و اما لو فرض أنّه یعلم أنّ الآخر یبادر الی الفعل علی فرض عدم مبادرتہ مع أنّ یكون خوفاً أزید من خوف هذا فمن جهة ضعف قلبه یبادر الی العقد مع عدم مبادرته هذا» اگر من مبادرت نکنم و مبادرت نمی‌کنم اگر من مبادرت نکنم او مبادرت خواهد کرد، چرا؟ چون ضعف قلب دارد حوصله‌ی این ایعاد آن و آن ضررها را ندارد. ولی این که اگر من مبادرت نکنم، فالظاهر اگر این جوری شد. «فالظاهر أنّ کلاً منهما مکرهٌ فلو بادر هذا أيضاً یكون من الکراه و إن کان له أن یتفصّی بترک المبادرۃ من جهة قوّة قلبه فتأمل» فرموده که اگر چه می‌داند که اگر من انجام ندهم او انجام خواهد داد. ولی در عین حال که می‌دانم اگر من انجام ندهم او انجام می‌دهد در این صورت که... ولی او هم این جوری هست که اگر من انجام ندهم انجام می‌دهد. این جا فرموده هر دو مکره هستند هر کدام انجام بدهند مکره هستند، این آقا هم انجام بدهد مکره است ولو می‌تواند تفصّی بکند. با این که می‌داند و می‌تواند تفصّی کند این جا این هم انجام بدهد مکره است. بعد فرموده «و تأمل» حالا این فتأمل تمریضی است یا تدقیقی است؟ یعنی فتأمل فی وجهه، فی عرفان وجهه؟ یا تأمل در این که بدانی درست نگفتی؟ این جور نیست این صورت هم مثل صورت قبل است تفصّی می‌تواند بکند.

خب ظاهر این عبارت، ظاهر این فرمایش، این تفصیلی که ایشان داده که اگر آن اصلاً خبر ندارد و این جوری نیست و خودش تصمیم دارد آن جا را می‌فرماید که شما مکره نیستید شما می‌توانید انجام ندهید، خوفی ندارید. اما این صورت را می‌فرماید که ولو باز برای او امکان تفصّی هست چون می‌داند که اگر انجام ندهد او انجام می‌دهد. چه جور این جا را ایشان می‌فرمایند که اکراه بر آن صادق است؟ این مکره علیه است در این صورت؟ شاید وجه فرمایش ایشان این باشد خب این است که در این مقام ما بگوییم که مکره علیه نداریم که این خلاف است بالاخره اکراه شده دیگر. یک اکراهی شده مکره علیه‌ی باید داشته باشد.

بخواهیم بگوییم این مکره علیه است دون آن، بخواهیم بگوییم آن مکره علیه است دون این، ترجیح بلامرجح است چون حالت هر دو یکی است او اگر تو انجام ندهی، مبادرت می‌کند و تو هم اگر او انجام ندهد مبادرت می‌کنی، حال این دو تا یکی است. خوفش ازید است ولی از نظر عمل کرد، من می‌دانم اگر من انجام ندهم او

انجام خواهد داد، او هم اگر من انجام ندهم او انجام می دهد از نظر تحقق این معامله هر دوی ما این جوری هستیم.

س: یعنی دیر و زود فقط دارد؟؟؟

ج: من اگر بخواهم زیر بار این ضرر هم بروم او حتماً انجام خواهد داد. از این جهت. یعنی ولو این که من بگویم می پذیرم ضرر را، خیلی باکم نیست از ضرر و ایعادی که کرده بر من وارد بشود ولی او این جوری نیست. پس من اگر انجام ندهم او انجام می دهد. این را می دانم. یک جوری نیست که اگر من انجام ندهم یعنی بی باکی به خرج بدهم او بی باکی به خرج نمی دهد او انجام می دهد.

س: ؟؟؟

ج: از این حیث، چه کسی را بگوییم که مکره است؟

س: ؟؟؟ من تفصی دارد چون می دانم من بزرگش کردم می دانم ایشان به این حد برسد می فروشد. فرض این است دیگر. علم دارد که او اطلاع ؟؟؟ دارد و همین که می بیند من مس مس می کنم هنوز نبردم مغازه بفروشم این برمی دارد و می رود می فروشد. پس من که تفصی دارم او تفصی ندارد بدبخت می ترسد خوف به او مستولی می شود. این دیگر ترجیح بلا مرجح نیست. ؟؟؟

ج: امام فرمودند که من آقای خامنه ای را بزرگ کردم. آقای زنجانی می فرمودند که به دو معنا، هم یعنی از بچگی آمده حوزه و ما ایشان را بزرگ کردیم. هم این که الان این مقام و شوکت و شکوه و جلالی که پیدا کرده و بزرگی ای که پیدا کرده باز از قبل امام و انقلاب و این که این ها مثلاً پیدا شده مقصود این است. حالا حضرت عالی هم بزرگ کردید آن رفیق تان را به دو معنا.

حالا بخواهیم وجهی برای کلام ایشان حالا بسازیم تا حالا بعد ببینیم این وجه درست است یا نه؟ یعنی ایشان چرا دارد این حرف را می زند؟ یک وقتی یک کسی خدمت آقای حائری قدس سره بودیم گفت که آقای خوانساری گفتند که بر فلان علف ها سجده بر آن ها صحیح نیست، این وجهی ندارد. این داشت اشکال می کرد به آقای خوانساری، این وجهی ندارد این چه فتوایی است که ایشان دادند؟ آقای حائری فرمودند که وجه دارد حالا ممکن است که وجیه نباشد و آن این است که با این کلاه درست می کنند می گذارند سر این مثلاً می گوید که جزو ملموس ها حساب می شود. ولو حالا ...

حالا ببینیم یک وجهی بگوییم حالا آن وجه ببینیم چه جوری هست. حالا ایشان می گوید این جوری ممکن است بفرمایند در این فرض ثانی که می فرمایند هر کدام مکره علیه هستند به چه بیان بگوییم؟ بگوییم که بالاخره نمی توانیم انکار بکنیم که اکراهی نیست. اکراه هست و مکره علیه ندارد این هم که نمی شود گفت. اکراه باشد مکره علیه نباشد که نمی شود. مکره علیه کی هست؟ بخواهی بگویی مکره علیه این است دون آن، یا

آن هست دون این، ترجیح بلامرجح است چرا؟ چون هر دوی آنها این‌جوری هست این انجام ندهد آن انجام خواهد داد. آن هم انجام ندهد این انجام خواهد داد.

س: آن دومی که توضیح نداده چه‌جوری هست ???

ج: «يَعْلَمُ أَنَّ الْآخِرَ يُبَادِرُ إِلَى الْفِعْلِ عَلَى فَرْضِ عَدَمِ مَبَادَرَتِهِ بِأَنَّهُ يَكُونُ خَوْفُهُ أَزِيدَ مِنْ خَوْفِ هَذَا» ولی خوف را دارد. آن خوف را بیش‌تر دارد. «فَمِنْ جِهَةِ ضَعْفِ قَلْبِهِ يُبَادِرُ إِلَى الْعَقْدِ مَعَ عَدَمِ مَبَادَرَةِ هَذَا» اگر من مبادرت نکنم او انجام می‌دهد.

س: ???

ج: نه فرض این است که حالا دارد انجام می‌دهد دیگر. چون می‌فرماید که وقتی انجام می‌دهد این مکره است. پس فرض داریم می‌کنیم که این هم انجام می‌دهد چون دارد می‌فرماید ...

س: ???

ج: نه فرض این است که می‌خواهیم بگوییم اگر این انجام نمی‌دهد مکره هم معامله‌اش باطل است. این را دارد فتوا می‌دهد پس این هم انجام می‌دهد. پس در این واقعه که من اگر انجام ندهم او انجام می‌دهد و اگر او هم انجام ندهد من خودم انجام خواهم داد. یعنی فرض ما این است که در فرضی که انجام می‌دهد. فلذا می‌خواهیم بگوییم درست است.

س: ??? با اکراه همراه هست یا نیست؟ انجام دادن که ملازم با اکراه نیست. آن فرضی که او انجام می‌دهد من انجام نمی‌دهم را نفهمیدیم چه‌جوری شد؟ ???

ج: فرموده «فَلَوْ بَادَرَ هَذَا هَذَا أَيْضاً يَكُونُ مِنَ الْاِكْرَاهِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ أَنْ يَتَفَصَّى» پس مفروض ما این است که این يُبَادِرُ.

س: ???

ج: حالا می‌خواهیم ببینیم عن اکراه هست یا نه؟

چه‌جور ایشان می‌گوید عن اکراه هست؟ شما این‌جا بخواهید بگویید این با این‌که آن انجام بدهد یک مکرهی در این‌جا وجود دارد. این مکره را بگوییم کی هست؟ بگوییم آن هست فقط؟ یا نه چه ترجیحی دارد آن بر این؟ این هم که دارد روی خوف بالاخره انجام دارد می‌دهد. ولو آن خوفش اکثر است ولی این هم خوف دارد مبادرت کرده دیگر، دارد انجام می‌دهد. بادر و فرصت را برای او نمی‌گذارد.

س: ???

ج: نه خوف دارد آن خوفش ازید هست دیگر. نگفتیم خوف اصلاً ندارد که.

س: ???

ج: ندارد فرموده که آن خوفش ازید است.

س: نه نتیجتاً این می‌شود. وقتی من بدانم که به قول آقا حرف خوبی زد اگر مس مس بکنم او انجام می‌دهد
خوفی ندارم دیگر.

ج: ندارم.

س: ???

ج: بله وجه را حالا می‌خواهیم بگوییم. چه جور سید این جوری فرموده؟

خب می‌گوید که پس بخواهیم بگوییم این دون آن و آن دون این، می‌شود ترجیح بلامرجح، پس ناچار هستیم
که بگوییم هر دو مکره هستند. چون اگره که هست بخواهیم بگوییم اگره نیست این فرضی هست که باطل است
اگره هست اگره مال این است دون هذا، مال این است دون هذا، باطل. پس باید بگوییم هر دو مکره هستند.
مثل همان حرفی که آن‌جا زده می‌شد. آن‌هایی که می‌گفتند که هر دو صحیح است چه می‌گفتند؟ می‌گفتند
بخواهیم بگوییم این باطل است دون هذا، ترجیح بلامرجح است، این باطل است دون هذا، ترجیح بلامرجح
است. یعنی حدیث اگره این را بخواهد بگیرد دون هذا ترجیح بلامرجح است آن را بخواهد بگیرد دون هذا،
ترجیح بلامرجح است پس بنابراین می‌گوییم «احل الله البیع» هست و هیچ‌کدام را نمی‌گیرد از حدیث رفع.
«احل الله البیع» هم این را می‌گیرد و هم آن را می‌گیرد. این جوری می‌گوییم. خب شاید مقصود سید قدس سره
این باشد این بیان.

س: سید می‌خواهد بگوید که تفصی‌ای مانع از اگره است که خوف را از بین ببرد. یعنی من مثلاً می‌دانم که اگر
مثلاً خدم و حشمی دارم با وجود این خدم و حشم اینقدر به آن‌ها ایمان دارم که خوف من از بین می‌رود پس
اگره از بین می‌رود اما در این جایی که یک خوفی من دارم آن هم دارد فقط آن ازید است و من می‌گویم زودتر
آن را انجام می‌دهد. این‌جا با وجود این‌که من می‌دانم طرف مقابل من انجام می‌دهد؟؟؟ اما خوف من از بین
نمی‌رود کأنّ فرض ایشان این است.

ج: نه خوف که از بین نمی‌رود.

س: همین،؟؟؟ دائر مدار خوف است. نه این‌جا این جوری هست درست است که من می‌دانم که او انجام می‌دهد
اما این دانستن من چون در فرضی هست که او مطمئن بشود که من انجام نمی‌دهم و من تا این برود اطمینان
حاصل بکند که من انجام نمی‌دهم هنوز من هم خائف هستم. خلافاً لفرض قبلی. فرض قبلی؟؟؟ اصلاً اطلاعی
نسبت به اخافه کردن؟؟؟ من ندارد او می‌دانم که انجام می‌دهد چون متعین در خودش می‌داند من متفصی
می‌شود. این‌جا نه خوف را من هم دارم هی مس مس می‌کنیم به هم دیگر واگذار می‌کنیم این‌جا کأنّ یک خوفی
وجود دارد....

ج: خوف که وجود دارد چون می‌فرماید که ...

س: همین فرض تفصی در این‌جا خوف را چون از بین نمی‌برد پس اکراه هست. چه تفصی‌ای هست که اکراه را مالک می‌شود؟ آن تفصی‌ای که من با آن تفصی خوف من از بین می‌رود. چون اکراه دائر مدار اخافه و خوف است. وجود خوف است مکره هست یعنی ترسیده. فلذا ملزم به فعل است این‌جا چون هنوز کأن یک خوفی دارد منتها آن ازید هست. فلذا؟؟؟ انجام می‌دهد. آن‌جا چون خوفی دارد هنوز فرضش این است. اما ممکن است که بگوییم این فرضش در این‌جا نیست. این جور نیست کأن آن خوف از بین می‌رود. ولی احساس می‌کنم این است می‌گوید تفصی‌ای که داری پیدا می‌کنی این‌جا خوف تو را که از بین نبرده که. تو خائف هستی. و چون خائف هستی مکره هستی. خلافاً لتفصی فرد قبلی. فرد قبلی که اطلاعی به من ندارد نمی‌داند که من هم اکراه شدم. خودش، خودش را متعین در اکراه می‌داند و می‌داند که می‌رود و انجام می‌دهد. این‌جا اصلاً من خوفی ندارم. چون می‌داند که طرف آن را انجام می‌دهد. این‌جا نه هر دو حال همدیگر را می‌دانیم یکی ازید است و یکی یک مقدار ضعف قلب دارد و یکی هم قوی القلب هست این‌جا هر دو تای ما ولی خوف داریم. می‌گوییم آن؟؟؟ به من اتکاء کند نرود انجام بدهد من نمی‌دانم هنوز صد در صد. ولی یک مقدار مس مس بکنیم آن می‌رود انجام می‌دهد. این ممکن است حالا کسی اشکال بکند خودمان هم اشکال کردیم یعنی این‌جا امر آن کأن یک مقداری غریب است که اگر واقعاً این خوف از بین می‌رود فرض ازیدیت نیست، صفر و صد است اگر خوف از بین می‌رود مثل قبلی هست. تفصی‌ای شما کردید یعنی امکان تفصی؟؟؟

ج: نه باید از بین برود. اشکال این است ببینید این وقتی می‌داند اگر من انجام ندهم
س: فتأمل همین است دیگر. فتأمل این است که خوف ازید و اقل نیست خوفش دوباره دائر مدار صفر صد هست در این حالت.

س:؟؟؟

ج: خلاصه من می‌دانم که اگر من انجام ندهم مقصد مکره انجام خواهد شد و وقتی می‌دانم مقصد مکره انجام خواهد شد پس چه خوفی باید داشته باشم؟ فلذاست که....

س:؟؟؟

ج: همین دیگر، آخر سید باید با آن عظمتش چرا فرق بین این دو صورت گذاشته؟ باید یک توهمی برای ایشان پیش آمده باشد. تا این‌که این فرق را بفرماید. آن غایت توهمی که به ذهن می‌آید که شاید این منشأ شده باشد که ایشان چنین فرمایشی می‌فرمایند. این باشد. که این جور محاسبه کرده که در این صورت همان بیانی که کردیم، می‌گوید که نمی‌شود که اکراهی نباشد بالضرورة هست.

ولی حرف این است که وقتی که این را می‌داند خب تفصی می‌داند که خودتان هم می‌فرمایید «و إن كان له أن يتفصی بترك المبادرة من جهة قوة قلبه» این قدر چی ندارد، می‌گوید حالا طوری نمی‌شود این قوت قلب و ضعف هم برای این است. که یعنی حالا مثلاً او گفته بفروش، می‌گوید حالا طوری نمی‌شود می‌فروشیم دیگر. خب این تفصیلی که سید فرموده است که همان جوری که حالا فتاامل فرموده قانع‌کننده نیست این تفصیلی که فرموده است.

نظر دیگر نظر محقق خوئی قدس سره بود. که ایشان فرموده این جا در تمام این صور بلا تفصیل، حتی علم اگر داشته باشد که آن دیگری انجام خواهد داد. در تمام این صور باید گفت که معامله باطل است و تفصیل غلط است. که دیروز مطلب مصباح الفقه را نقل کردیم و گفتیم که این مطلب در تنقیح و محاضرات هم آمده. حالا در عبارت محاضرات و تنقیح که عین عین هم هست لفظاً و معناً، دو تا بیان ایشان بیان فرمودند که ببینیم که تعقل بیان ایشان و وجهی که ایشان بخواهند بفرمایند چه هست؟ ایشان می‌فرمایند که «و الظاهر ارتفاع الاثر عن العقد فی هذا القسم علی جمیع التقادیر» بدانند و علم داشته باشد که آن دیگری انجام می‌دهد علم نداشته باشد بدانند او مطلع از کار این هست یا نه؟ همه‌ی صوری که شما تفصیل‌هایی داده شده.

دلیلی که ایشان اقامه می‌کنند بحسب این تقریر این است که حدیث رفع می‌آید چه را برمی‌دارد؟ اثر را از موضوع ذی‌اثر برمی‌دارد. ما باید این جا ببینیم که موضوع ذی‌اثر چه هست؟ آیا موضوع ذی‌اثر در این جا این بیعی است بما آنّه صادر من هذا الوکیل أو ذاک الوکیل أو من هذا الولی أو ذاک الولی، حیث صدوری و مصدری آن، آیا این موضوع اثر است؟ چون از این صادر شده، یا نه این اثر مال این بیع به عنوان اسم مصدری است؟ این بیع منتسب به مالک. اثر مال بیع منتسب به مالک است، نه بیع صادر شده‌ی از وکیل، از حیث صدور آن، حتی در مالکش هم باز حیث صدور... اثر مال حیث صدور از مالک هم نیست. اثر مال این بیع منتسب به مالک است. وقتی این شد که اثر مال این است پس حدیث رفع اثر را از این برمی‌دارد. و در این جا این بیع چه از این صادر شده باشد و چه از آن صادر شده باشد در تمام صور، چه این بدانند، آن کسی که از او صادر شده بدانند او اگر من انجام ندهم او انجام خواهد داد. در تمام این صور، حدیث رفع نمی‌خواهد بگوید اثر صدور این بیع از تو را برداشتم که، اثر که مال صدور از این نیست مال بیع است. اگر می‌شد توی عالم ورقلمبذ بیع این متاع به آن، بدون این که صادرکننده‌ای داشته باشد «احل الله البیع» می‌گرفت آن را. پس اثر مال حیث صدورش از این یا حیث صدورش از آن نیست. مال این بیع است به اسم مصدری.

این بیع به اسم مصدری در این جا، یعنی بیع منتسب به مالک آیا این جا صدر عن طیب النفس؟ یا صدر عن اکراه؟ می‌فرماید این بیع لم یصدر عن طیب النفس بل صدر عن اکراه، فلذا اثر بر آن بار نمی‌شود. در تمام صور. این یک بیان. این بیان را حالا تطبیق بکنیم.

می‌فرمایند «لأنَّ موضوع الاثر فيه ليس هو العقد الصادر عن الوكيل بمعناه المصدري و إنما هو العقد المستند الى الموكل بالمعنى الاسم المصدري و العقد بهذا المعنى» یعنی اسم مصدری مستند به مالک. «أى العقد المستند الى الموكل لا يكون صادراً عن طيب النفس بل يكون صادراً عن اكراه و لو لم يكن بمعناه المصدري كذلك» اگرچه به معنای مصدری آن كذلك نباشد یعنی عن اكراه نباشد طيب نفس هم داشته باشد. چه‌طور؟ یعنی مثلاً این وکیل زید می‌داند عمرو که آن هم وکیل است می‌داند او انجام خواهد داد و چون می‌داند که او انجام خواهد داد پس خوفی ندارد ولی در عین حال می‌آید انجام می‌دهد. این‌جا صدور این بیع از او، از روی خوف نیست. اما صحبت بر سر این است که این بیعی که الان تحقق پیدا می‌کند در عالم و در اثر این‌که از وکیل دارد تحقق پیدا می‌کند مستند به مالک می‌شود این بیع مستند به مالک الان این بیع صدر عن طيب النفس أم لا؟ یا عن اكراه صادر شده؟

س: چه‌جور عن اكراه صادر شده؟

ج: ایشان می‌فرماید این طيب نفس نیست عن اكراه هست.

س: چه‌جور این دو تا را با هم بعداً جمع می‌کنیم؟ این بیان تکمیل می‌خواهد از یک طرف قبول می‌کند حیث صدور، شرط المتعاقدين، قطعاً اکراهی ندارد متعاقدين است طرف عقد یعنی متعاقدين عقد، عاقد؟؟؟ اما من حیث اسم مصدری اكراه است. یعنی چی؟ این کوسه ریش پهن است. از یک طرف قبول دارید که من اكراه ندارم از یک طرف می‌گویید از جهت اسم مصدری مکره هستم. اگر اكراه به معنای صفت نفس متعاقدين است کما این‌که تا حالا می‌گفتید صفت نفس متعاقدين را که قبول کردیم آقای خوئی، صفت؟؟؟ تصریح کردی شما که عن طيب نفس هست پس اکراهی نیست پس دیگر یعنی چی از جهت اسم مصدری ما می‌گوییم مکره است. بله؟؟؟ آن یکی که بنده‌ی خدا ضعف قلب دارد نمی‌تواند صبر کند مکره هست آن بنده‌ی خدا اگر انجام بدهد اکراهی هست او اگر انجام بدهد باطل است من هم که انجام نمی‌دهم تا؟؟؟ باشد چیزی هم از کیسه‌ی موکل نرفته. هیچ مشکلی هم هست حرف امام را بزنیم اما اگر نه، من با این‌که می‌دانم صفت نفس من هم از روی طيب نفس؟؟؟ بگویید نه این اكراه هست چون که اصل آن اکراهی؟؟؟ یعنی چی؟ این‌که لا معنا، لا محصل له. اكراه یعنی طيب نفس دیگر.؟؟؟ صفت متعاقدين، متعاقد که این‌جا بنده‌ی خدا طيب نفس دارد چه‌جوری می‌گویید اكراه است؟

ج: حالا این فرمایش ایشان بود در بیان اول‌شان. ولی صحبت بر سر این است که می‌فرمایید این عقد مکره علیه است، عقد مکره علیه بودن خودش را از کجا به دست می‌آورد؟ از این‌که مصدرش، منشی آن اكراه شده باشد. اگر مصدر و منشی، انشاء کننده، کسی که دارد این بیع را انجام می‌دهد اکراهی بر او نیست و اكراه در مورد او صادق نیست چطور ما يُنشأ، یُنشئه می‌شود مکره علیه خود به خود؟ چه‌جور می‌شود مکره علیه؟ ولو این‌که یا

صادر عن طیب نفس نیست. خب این اوصاف برای آن اسم مصدری این جاها تابع آن مصدر است. و تابع مُصدر است. هم مصدر درست است که این جا بگوییم و هم مُصدر. مصدر یعنی محل صدورش. تابع آن... مثل غُسل و غُسل، این غُسل با نیت قربت بوده یا نبوده؟ خب تابع این است که غاسل غُسل را نیت کرده او چه جوری انجام داده؟ هر جوری که او انجام بدهد این غُسل، اسم مصدری همان جور میشود. این بیان تا این جا تصورش یک قدری محل اشکال است و کلام. بعد می‌فرماید «بعبارةً أُخری مورد الامضاء الشرعی هو العقد الصادر عن الجامع بین الوکیلین لا عن خصوص کلّ منهما و المفروض کون العقد الصادر عن الجامع مکراً علیہ فیکون فاسداً سواء علم المُصدر بعدم اقدام الآخر علیہ أو احتمله أو علم بخلافه»

خب در این بیان دیگر ایشان می‌فرمایند که نه عقد این و نه عقد آن. عقد الصادر عن الجامع بین الوکیلین، چون در واجب کفایی می‌گوییم جامع بین الافراد مکلف هستند. نه این و نه آن. نه خصوص این بما آنه آنه، نه خصوص آن بما آنه آنه. بلکه جامع. همان جور که در واجب تخییری می‌گوییم جامع بین عدلها واجب است این جا هم جامع بین الوکیلین و بین الوکیل و الموکل یا بین الولیین، آن جامع. عقد صادر از این جامع موضوع حکم شرعی است. و خب مگر این جامع مکره علیه نیست؟ مگر جامع مورد اکراه واقع نشده؟ پس عقدش هم می‌شود عقد مکره علیه. این یک قدری از این نظر وجهیه‌تر از بیان قبل شاید بشود، از این نظر. که یعنی تحفظ کرده بر این که عقدی که از این ها صادر می‌شود، می‌شود مکره علیه. چرا؟ چون جامع بینهما که مکره علیه هست. یعنی مکره است نه مکره علیه. جامع این دو تا که مکره هست. این عقد هم صادر از جامع شده. وقتی که عقد صادر از جامع شد پس می‌شود اکراهی. حالا چه این بداند و چه نداند. بالاخره جامع است. این هم باین دوم.

این ها یک بیاناتی است که حالا اگر عقلی هم درست باشد خیلی دور از عرف است. یعنی چی جامع؟ وقتی می‌گوید؟؟؟ یعنی جامع را دارد می‌گوید یعنی این و آن؟ و این جا از جامع صادر شده؟ چه جور می‌گویید از جامع صادر شده؟ از شخص صادر شده. عرفاً از این صادر شده یا از آن صادر شده. جامع چه هست اصلاً؟ من به جامع امر می‌کنم نه بخصوص این و نه بخصوص آن. مکره بگوید نه من نه بخصوص این و نه بخصوص آن. من به جامع دارم... جامع بینهما. این ها اگر حالا بگوییم عقلی هم هست ولی عرفی که حتماً نیست. و این صادر از جامع شدن ...

فلذا بنظر می‌آید آن بیان مصباح الفقاهه که این حرف ها توی آن نبود، آن در این جا اداق است.. نسبت بین ... من آن مواردی را که حالا موفق بودم گاهی مقایسه کردم نسبت شان عموم و خصوص من وجه هست. خب یک جاهای زیادی البته متوافق است ولی یک جاهایی گاهی مصباح الفقاهه اداق هست گاهی این اداق است. این

هست. مثل مثلاً فقه الشیعه و تنقیح. گاهی تفاوت‌هایی وجود دارد مال تلقی‌های مختلف. مال یک دوره هم هست ولی تلقی گاهی مختلف شده است.

آن حرف چه بود؟ این بود که این‌جا ما یک بیع داریم بیع‌ها که نیست، یک بیع هست. این مکره هم همین یک دانه بیع را خواسته. این بیع که او خواسته یک بیعی است که می‌گوید اگر این تحقق پیدا نکند من ضرر وارد خواهم کرد بر هر دوی شما، اگر هیچ‌کدام از شما انجام ندهید، مثل واجب کفایی که اگر انجام ندهد هم به این ضرر می‌خورد و هم به آن. بنابراین خب مکره علیه یک بیع است. به این جهت آن باید توجه کرد که یک فعل است که مکره علیه واقع شده حالا سواء که از آن صادر بشود یا از این صادر بشود او هر حالتی می‌خواهد داشته باشد اما بالاخره این بیع مکره علیه است.

س: این بایع؟؟؟

ج: نه یک بیع است دیگر. یعنی یک معامله را او خواسته. حالا شاید این‌ها هم همین‌جور؟؟؟ می‌گوید این‌ها هم ببینید می‌گوید بیع منتسب به مالک، این موضوع اثر است. این‌جا که دو بیع منتسب به مالک که نیست. یک بیع است. یک بیع در عالم تحقق پیدا می‌کند چند تا بیع که در عالم تحقق پیدا نمی‌کند که. ولو این‌که هر دوی آن‌ها هم انجام بدهند یک بیع تحقق پیدا می‌کند. فلذا دو تا خیار، مثلاً دو تا خیار مجلس نیست، دو تا نمی‌دانم کذا. یک بیع تحقق پیدا می‌کند، این هم مکره علیه است ولو این‌که این زید می‌گوید حالت تفصی هم دارد ولی می‌داند بالاخره آن مکره علیه نه مکره، مکره علیه یک چیز است، حدیث رفع هم می‌خواهد اثر را از مکره علیه بردارد دیگر. اثر مال مکره علیه است نه مال مکره. اثر مال آن معامله است.

س:؟؟؟ سلمنا، اثر درست که «رفع ما استکروه»؟؟؟ بیع الاکراهی است، نه بیع الصادر، جنبه صدور جنبه....
ج: حالا من یک اضافه‌ای هم بکنم.

س: اما آن چیزی که همین الان گفتیم چی؟ آن چیزی که باعث اکراهی بودن می‌شود برای این‌که بیع مکره صادق بشود صفت نفس من هست که دارم اصرار می‌کنم، اگر این بیع صادر بشود از من که تفصی دارم این صفت نفس اکراه و عدم طیبی؟؟ چون تفصی دارم اگر این بیع کلی را او مرتکب بشود بخاطر صفت نفسش که ترسیده و اکراهی است از روی خوف انجام بدهد. این را که؟؟؟ بله اگر یک چیزی هست که هر دوی ما ترسیدیم قبول، هر دو ترسیدیم روی کلی هم رفته، آن چیزی که مهم است بیع است هر دو ترسیدیم هر کدام که انجام بدهیم اکراهی هست قبول می‌کنیم از شما. کما این‌که فرض امام هم این است می‌گوید اگر چنین علمی نداشته باشیم ممکن است اخافه؟؟؟ اما فرض امام این است که می‌گوید آقا اگر من می‌دانم که طرف انجام می‌دهد این اصدار من دیگر عن طیب نفس هست. اکراهی نیست که بگویید این بیع؟؟؟ محقق شده.

ج: اگر من بدانم که او انجام می‌دهد

س: دیگر من طیب دارم. او انجام بدهد او هم که از روی اکراه انجام داده دیروز فرمودید که خب شارع راضی است که از جیبش برود؟ نه شارع راضی نیست. شارع گفته رفع ماستکرها، از جیب موکل نمی‌رود. او از روی اکراه انجام داده از جیب موکل نرفته. من اگر مبادرت کنم عن طیب نفس با این که؟؟؟ تفصی دارند؟؟؟ بیایم بفروشم از جیب موکل رفته؟؟؟ من نمی‌فروشم، اگر بفروشم از جیب رفته. آن هم که از اکراه فروخته از جیب نرفته. از جیب موکل هم چیزی نمی‌رود. حرف امام حرف متینی است. همین ادبیاتی را که به کار بردید؟؟؟ همان قبلی را هم که دیروز فرمودید هم به کار می‌آید دیگر، که ما عرض کردیم خدمت شما جلسه‌ی قبل. الان همین ادبیاتی را که به کار بردید که آقا این صفت اکراه را وقتی می‌خواهیم ثابت بکنیم باید ببینیم که چه رنگ داده به این معامله که شده اکراهی؟ آن صفت صدورش است که رنگ داده به آن که این معامله شده اکراهی.؟؟؟ نسبت به آن بیان دیروزش هم همان... یک معامله یعنی چی یک معامله؟ معامله را چه جور بایع؟؟؟ یک معامله قوامش به بایع و مشتری هست وقتی می‌گویید که وحدت دارد این یک کلام عرفی می‌تواند باشد ولی اگر دقت؟؟؟

ج: نه یک معامله که بیش‌تر این‌جا نیست.

س: نه یک معامله به چه معنا؟ معامله یعنی چی؟ معامله را آیا می‌شود از بایع جدا کرد؟

ج: نه. ولی نه. ببینید یک معامله این‌جا هست منتها معامله‌ی زوری است. بالاخره و به عبارۀ اُخری حالا با یک کمی تعدیل و تغییر و اضافه کردن یک چاشنی‌هایی به فرمایش مصباح الفقاهه. که این‌جا بالاخره یک معامله انجام شده این معامله در حقیقت علت صدور آن چه از این باشد و چه از آن باشد اکراه مکره است. اگر او اکراه نکرده بود که این معامله انجام نمی‌شد. و بالاخره لامخلص از این که این‌جا انجام شده. آن تفصی‌ای که در جاهای دیگر می‌گوییم که می‌توانند بروند و اصلاً این معامله رخ ندهد این‌جا که این جور نیست این معامله ... ببینید این‌جا فرض این است که این جور نیست که بشود اصلاً معامله رخ ندهد. این‌جا باید یا من یا او بفروشیم و الا آن ضرر وارد خواهد شد. ببینید آن جاهایی که می‌گوییم تفصی هست یعنی ما می‌توانیم انجام ندهیم و بالمرۀ از آن ضرر رها بشویم. آن‌جا این جوری هست آن‌جایی که می‌گوییم اگر راه تفصی هست اکراه نیست. اما این‌جا فرض این است که این‌جا راه تفصی نیست که بشود اصلاً معامله را انجام نداد این معامله باید یا از طرف من یا از طرف آن یا من وکیل یا آن وکیل انجام بشود. حالا که این جوری هست شارع بیايد بگوید چون تو می‌دانی آن هست من می‌گویم این معامله صحیح است. و حال این که این معامله بر اساس اکراه است. و به تناسب حکم و موضوع همان‌طور که قبلاً از شیخنا الاستاد دام‌ظله نقل می‌کردیم از حدیث رفع می‌فهمیم که هر جایی که اکراه منشأ باشد حالا یا مباشرةً یا در سلسله‌ی آن باشد این باطل است و در این‌جا ولو من می‌دانم

خب این چه فرقی می‌کند حالا او بیاید بگوید بعث یا من بگویم بعث؟ این جا نمی‌شود بگوییم که شارع می‌گوید اگر تو بگویی بعث چون می‌دانی علی ...

س: نه ممکن است که مأذون باشد در آن؟

ج: مأذون در چی؟

س: یعنی تفصی وقتی که من می‌دانم که اگر من انجام ندهم یکی از فروزش مثلاً این است دیگر، او انجام می‌دهد. با این حال مبادرت می‌کنم.

ج: مبادرت بکن. چرا؟ برای این که می‌دانم فرقی نمی‌کند حالا او بگوید.

س: نه ممکن است یک رغبتی داشته باشم که؟؟؟ مأذون باشم. ممکن است رضا این جا؟؟؟

ج: رضای چی؟

س: دو تا وکیل هستند دیگر. وقتی من می‌دانم که اگر من انجام ندهم او انجام می‌دهد؟؟؟ حالا برای چی مبادرت کردم؟

ج: برای این که بالاخره

س: ممکن است که یک رغبتی باشد یعنی در واقع یک مصلحتی باشد که توی آن مصلحت؟؟؟

ج: نه برای این که من می‌بینم بالاخره این جا تفصی از این معامله وجود ندارد من می‌توانم تفصی کنم از این که من مُصدر باشم اما نمی‌شود این متاع فروش نرود. تفصی از این وجود ندارد. خب حالا من می‌دانم من نکنم... حالا برای چی صبر بکنم که او انجام بدهد؟ خب من می‌گویم.

س: این مصلحت؟؟؟ شما چه جوری تفهیم می‌کنید؟ ممکن است که یک مصلحت دیگری وجود داشته باشد توی این معامله، بدون در نظر گرفتن. مثل جاهای دیگری که؟؟؟

ج: نه اگر شما فرض کردید

س:؟؟؟

ج: نه آن اصلاً از بحث خارج می‌شود. امام رحمه الله هم فرمودند که در همان موارد اکراه مسلم که یک نفر است و یک معامله. آن جا هم ایشان فرموده اگر جوری است که این آدم همان طور که قبلاً هم می‌گفتیم فرصت را مغتنم می‌شمارد.

س:؟؟؟

ج: نه آن که اصلاً از بحث خارج است.

س می‌دانم؟؟؟ اگر مبادرت بکند کاشف از آن همان می‌شود.

ج: نه آن‌جاها را ما کاری نداریم. آن‌جایی که یک مصلحتی می‌بیند هست و اصلاً رضایت کامله هست و فلان. آن را نه، آن‌که اصلاً از بحث خارج است.

این‌جایی که این‌چنینی هست می‌داند که هیچ مصلحتی نیست این‌جا محل بحث هست. فقط روی اکراه است. نه الان در اثر اکراه اغتنام فرصتی دارد می‌شود یا ...

س: مبادرت کاشف از آن می‌شود.

ج: نه مبادرت کاشف نمی‌شود می‌گوید حالا چه فرقی می‌کند؟ حالا بالاخره که این باید فروش برود. من هم درست است می‌توانم چیز کنم ولی چی؟ حالا آن یا باید بگوید بعث یا من می‌گویم بعث. آن وقت این‌جا شارع می‌آید می‌فرماید این مال درست است؟

این بعید نیست که با این بیان و با این تکمله بتوانیم بگوییم که حدیث رفع شامل می‌شود این‌جا را و معامله ناتمام است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.